

۱۲۴
۱۲۵
انعام کرد که شیخ از این مرض راجع دوائی هست تا

ازین حجاب بدرایم فرمودند که هست ولیکن تو نتوانی

این علاج را قبول کرد گفت اری قبول دارم شیخ

رحمة الله علیه گفت اگر قبول داری پیش حجام برو و او

و موی سر تراش و این لباس که داری بپوش و بگویم

کردن خود بیا و بنشیند و در ده که هر یک سلی مرا بنزد

او را یک جوزه بدهم چون بایزید این بگفت او ازین

ابانمود و گفت سبحان الله چون منی را چنان کار میفرماید

و مرا ازین تنگ می آید شیخ فرمودند گشتی را که جاه دکن

گیرا شود نفس سرگشتی کند و در ورطه هلاکت اندازد

او را از آن خوری بود بفریب نفس خود مغرور شود و کار

بد ابر هم زند و نمیداند که نفس او را دشمنی میکند و او را

دشمن باز میدارد و او باز پیروی همان نفس میکند

کسی را که سعادت ازلی یابد و شود بعدا و بت نفس خیزد

و بر خلاف نفس کند نگاه بهی حدیث به تمام جان باور

کمی و تو بفرموده
در کردن خود ۱۲

سوم عید ابدی کرد و اگر نه بوی ازین زاده نیاید حق بجایه نیاید
مراوشما و جمیع طالبان را توفیق دهد که موافقت نفس
نکنیم تا تابع او شویم و با الله التوفیق و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم و این دعا بسیار می باید خواند اللهم ارزقنا
و استقامته فی الدین و الدنیا و ادبانی جمیع الاحوال بر
یا ارحم الراحمین هو هو لیس سواه لا اله الا الله محمد رسول
ای عزیز این بدجائی است که انبیا و اولیا ازین حجاب
عاجز و حیران اند چون حجاب مرتفع شود انگاه کلی حق تعالی
ظاهر شود چنانچه تشریف موسی علیه السلام بمیقات خود رفت
و خدا با و کلام کرد چنانکه خدا تعالی در قرآن مجید و فرقان
جمیده انقصه را بیان یافتموده است که شایع جانی نهایی
و ان هنگام که آمد موسی لمیقاتنا وقتی که مقرر کرده بود
و کلمه رب و سخن که پروردگار روی بوی عیسی بشنوا
کلام خود بیواسطه قال انیت موسی علیه السلام رب
اربی پروردگار من بمای فرات جو قیسی مکن
در آیه

۱۲۸ در رویه خود تا بدین سر نظر کنم انظر الیک نظر کنم بسوی تو
قال گفت خدایتعالی من ترانی نتوانی دید مرا هستی نفس
خود که این لوازم دنیا است چون ازین دنیا ترا ترک
حاصل شود و از خود و از نفس خود برهی انگاه به منی تو
اورا با و عرفت ربی بری تا آنکه نفس در میان است
نتوانی دید و نفسک و تعال

تا تویی باشی عدد منی همه چون شوی فانی احد منی همه
ولکن انظر الی اجل نگاه کن بسوی کوه عینی این کوه نفس و لکن
و این چه کوه است وجه حجاب است فان استقرار مکانه اگر
بجای خود قرار گیر کسی راهتی بوده است با و باید برین
ایمانات و عاریتی است چنانچه حق سبحانه تعالی میفرماید

لله الدیار کم ان تو و الایمانات الی الیه یعنی با اهل
پرو که جای خود قرار گیرد چنانچه خواهد میفرماید بیت
این جا را عاریت که بجا فرموده و است

بیوزی خوش بنیم و سلیم و کیم بنیم و نسیم

ستوانی پس زود باشد که بنی اورا با و فسل تجلی ربی بجلال پس
انتهای کام که تجلی کرد برورد کار موسی را با انانیت آن
بعد دکار کرد ایند خدا تعالی انانیت موسی را ذره ذره
خبر موسی صغقا یعنی افتاد موسی علیه السلام همیش از غلبه
ساده جمال و جلال ان برورد کار
اینهمه رنگهای پر رنگ خرم وحدت کند همه یک رنگ
فلما افاق قال سبحانک پس انوقت که بهوش آمدت
خدا یا تو ازین منزلی که من شریک انانیت ارنی در میان
اوردم بت الیک رجوع کردم من بسوی تو که وجود
تراست که غیر تو موجود نیست

پیر ما گفت خطا از قلم صنع فرستد کافرین چنانکه پیر ما
هو هو لیس سواه لا اله الا الله محمد رسول الله ایمان اورا
بیکائی تو و انا اول الاممین و من از اول کردید
بعظمه و جلال و جمال تو که این ایمان توحید است
که ترا شریک نیست هم چون در شریعت در معبود شریک نیست

در طریقت دو موجود نیرشتر گشت

دوئی را نیست ره در حضرت تو همه عالم توئی و قدرت تو

قال موسی انی اصطفتک اکنون بهوش خود ایدی

ترا بر کزیدم به بیغمیری علی الناس بر مردمان برسان

یعنی بیغاهای من بخلق رسائی و بکلامی دیگر ترا اختصاص

دادم سخن گفتن من بواسطه فخر پس فرائد را آیتیک آنچه

عطا کردیم ترا و کن من الشاکرین باشی تو از شکر کننده

کان مران عطار اوستی که باز از خود بخود شوی او را به

باو و تو در میان نبیست جمال دوست چندان سایه انداخت

که سعی نماید است از حقیری الله و لا سواه بیت

هم در مار با خدا مانده من توفسته و خدا مانده

دیگر رب اربی انظر الیک ای پروردگار من

مراد است خود یعنی تمکس ما از رکبت خود تا بدیدی

تر نظر کن انظر الیک انکم لکم سبه الله قال گفت خدایا

من ترا میخوانم بدین چشم مرا که بکی دادی و می که

که از بی گفستی و لیکن نظری الحبل ولیکن نگاه کن بسوی کوه
فان استقر مکانه ای ان استقر نظری مکانه پس اگر
نظری سوی خود قرار گیرد یکی را یک بنی پس انگاه او را
ما و توان دید لایحیل عطا یا هم الامط یا هم منصرع
رخش باید ناسن رستم کشد و گوهر بیماری که بر سر بالین مرض
داشت شفا یافت فسوف ترانی پس زود باشد که
بینی تو از ابافوسلما تجلی به لجل پس ان هنگام تجلی گردد
پروردگار موسی علیه السلام یعنی ظاهر گردد انید از نور خود
برای کوه جعل گردانید خدا ان کوه را دو کایاره پاره و
صفت کوهیت او را زایل شد و معنی عیان گشت
چون موسی علیه السلام مشاهده کرد معنی را اخری
صعقا پس افتاد موسی علیه السلام بهوش فلما افان
انوقت که بهوش اذ قال سبحانک گفت تنزیه میسم
بزا که غیر ترا ندیده است الیک رجوع کردم من بسوی تو که وجود
ترا ندیده بودم و غیر تو نبود نیست در دین شود ماهر بخدا
یا ایا

بار ما عین نور دیده ما است کلاجرم ما بعین بینایم
 وانا اول المومنین ومن از اول کردیده کائنات بعظمت
 جلال وجمال ترا شریک نیافتم در وجود نه در نمود بیت
 اینست کمال مرد در راه حق دور هر چه نظر کند خدا را اینست
 باز در افاقت ادب بصف موسی هویدا کرد و نگاه خدا
 فرماید که بصف خود ادبی کار نبوت کن انوقت ولایت
 بود الحال وقت هدایت است خلق را هدایت کن

حق تعالی فرماید قال موسی اینی اصطفتیک علی الناس
 بر سلاطین و بکلائی فخر ما آیتک و کن من الشاکرین یعنی گفت
 ای موسی بدرستی که من ترا برگزیدم بر مردمان بیغاهای
 قیاسی و رسانی دیگر ترا اختصاص دادم سخن گفتن بپادشاه
 یتک و کن من الشاکرین پس فراگیر آنچه عطا کردم
 و رو باش از شکر کننده کان قرآن عطار اهو هو پس سوا
 الله الله محمد رسول الله ای عزیز معرفت خدا
 نواع عبارتست امین که بعضی مشایخ این کلمات را که

مارایت شیئا الاورایت الله بعد ومارایت شیئا
الاورایت الله قبله ومارایت شیئا الاورایت الله
فیه ومارایت شیئا الاورایت الله معہ باین عنوان
الیقین . می کند علم الحق و بعین القیاس و بحسب القیاس چنانچه
بیان و شرح این اجمال تفصیل کرده می آید و ان اینست
مارایت شیئا الاورایت الله بعد یعنی نظریں اول
بر شیئا افتاد بعد از ان علم حق آمد
مارایت شیئا یعنی نظریں اول بر شیئا افتاد و بعد از ان
این دانستن را علم القیاس گویند و دیگر آنکه مارایت شیئا
الاورایت الله قبله یعنی ندیدم من چیزی را مگر دیدم خدا را
پیش از ان یعنی نظریں اول بر نقاش افتاد چون در
اند نظر بر نقاش اشیا آمد و این را بعین القیاس گویند و دیگر آنکه
شیئا الاورایت الله فیه یعنی ندیدم من شیئی را مگر الله
من در باطن ان شیئی را حق یعنی نظر کردم در باطن خود که ان
حقیقت را می بینم است که ندیده باشم در ان شیئی مگر حق را

۱۳۱
این مرتبه صوفیه حق الیقین تعبیر میکنند و چون باز ازین وقت
در افاقت اید اشیا را بمعیت حق باید گوید ما را است
نیا الا و را است الله معه و این وقت را صوفیه دوام شهود
یا نامند توجیه دیگر طایفه محققان برین نوع بیان میکنند
ارایت شیئا الا و را است الله قبله یعنی دیده سرسبز
برهسته تجلی ذات پاک حق سبحانه و تعالی افتاد که آن بختی
ست و جذبه من جذبات الحق اورا بخود کشید و در
بی هیچ نلذاشت از عالم و از خوردن و آشامیدن هیچ
مغور نماند و باز چون در افاقت اید نظرش بر اشیا افتاد
غیر غائی در پیش دیده او ظاهر شود اینجا نیز سلوک از سر گیرد
جست و زکار کرد و تصفیه دل او حاصل اید و دیدن بصیرت
اشود و حقیقت را در اشیا جلوه گر یابد گوید ما را است شیئا
لا و را است الله بعد یعنی اول من دیدم شیئی را بعد از
این که از این سیر سلوک ازین مرتبه بگذری و بعد از آن
بنیاد او را بدیده باطن خود پس عالم را

مشاهد کند که ان باطن اشیا است گوید مارایت شیئا
الاورایت الدقیقه یعنی نظر نکردم من شیئی مگر اینکه در باطن
ان شیئی دیدم حتی بعد ازین وقت چون در افاقت اید
نمایند و در خلق مشاهده نماید گوید مارایت شیئا الا
درایت الدمه و چون از نمر تب عروج حاصل شود
خدا ایرامیکیف و بی جهت مشاهده کند و دایره یکی گردد و چنانچه
اول بود آخر بخمان نماید که النهایه هو الرجوع الی البدایه
ای عزیز شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت اینهمه
بیان صراط مستقیم است و این اجمال را بیان تفصیل کرده
بیاید شریعت اینست که اول بخدا و رسول خدا ایمان آید
بعد از ان نماز و روزه و زکوة و حج بجا آرد و چون ازین
بیشتر قدم نهد در زهد و زهد نیست که نماز و
و فوافل بسیار بجای آرد و کوشش و تشنگی بسیار کند و روزه
خدا از غیب در بخورد و در احتیاط نکند و این مدار است
گوید و تقوی فکول ندارد زیرا که ای شیخ شخص را از این
معتاد

۱۳۲
متی گویند و متی از او گویند که غار و روزه و کرسنگی و تشکی هم
کشد اما در خوردن و آشامیدن احتیاط کلی نماید هرگز کرد
حرام و شبه نکرد و نگاه این را از ابد و متقی گویند تا اینکه
داخل شریعت است و بعد از آن راه طریقت است
طریقت است که از ماسوا و الی پیر میر کند و پیوسته لا اله الا
الله گوید یعنی نیست هیچ یکی موجود مگر حق و این اثبات را
نصب عین خود سازد و در هر چه نظر کند رخ او داند
چنانچه خواهد حافظ میفماید
بی سجاد و رنگین کن کرت بیرمخان گوید
که سالک بخیر نبود ز راه رسم سترها
منویری ریخو ای ازو غایب مشو حافظ
متی یا تلقی من تنو ادع الدنيا و اهلها
چون علم مستولی شود هیچ صنایع نیابدی نگاه نور حق در
دید تو و اید و بان نور تو را مشاهده کنی و بغلبه حال گو
یست با هر ز چون جسم تو بی پرد و غلط هر نیست

در حیرتم که وعده فردا برای چیست تا اینجا بیان طریقت
شد بعد از آن راه راه حقیقت است و آن اینست
که بنظر باطن خود عالم حقیقت را مشاهده کند من عرف
نفسه فقد عرف ربه و عرفت ربی بر نی جسلوه کری کند و
اذا اتم الفقر فهو الله روی نماید تا اینجا راه حقیقت تمام
بعد از آن راه راه معرفت است و درین راه سالک
چندان تصفیه کند که روح علوی سالک سابق این حق
کرد و حق سبحانه و تعالی حسن ذاتی خود را در اینه مطافه نماید
بر نی بکفی در آن اینه سالک هویدا گردد و اضافت لک
مطلقا مرفع شود و تصفیه تمام حاصل آید و این بیت نمایند
معرفت کرد و بیت صوفی بیا که اینه صافست جام
تا بگری صفای می لعل قلم را و صوفی بزبان حال خوب
ز بلیغ بس نی رنگمت یار و خواه ای در
قانع نشوی بر نکت ناگاه اجم دل
اصل سالکها از آن بر کس نیست

حسن صبغت من الهی دل او هر کسی را دست

بدان کبریا و نور کیمیدی اله نور من شاره

بزی و بیان معرفت اینست هو هویس سواه لاله

الا اله محمد رسول الله و چون حضرت مصطفی صل

علیه وسلم تمنا و ارزوی این مقام کردند باینکلمات التمار

نمودند که الی الی انا الاشیا و کما الی و ربنا اتم لنا نورنا

نه پنداری که انا الاشیا و کما الی میبانی باشد بلکه انا الاشیا

کما الی اینجا هفت معنی دارد در باب که اول معرفت در مرتبه

ناست علم یقین متحقق گردد و در اینجا گوید

که همه اوست هر چه است یقین جان و جانان دلبر و دل و دین

دیده سالک و اشد بعین یقین متحقق گردد و در هر چه

میکنند خدا را ببیند و در هر چه دیدیم ندیدیم بخیر دوست

و دشمن شد که کسی نیست که اوست تا اینجا نقش

و میانست معنی سیوم آنکه چون بنظر باطن حقیقت اشیا

ظاهر شود گوید عرف نفس قد عرف عرفت منیر

بیت دیدن روی ترا دیده جان حسین باید
وین کجا مرتبه چشم جهان بین منشت
چون از حقیقت منزل شود در اشیا و ناسوتی حقیقت را
جلوه کراید و این معرفت را عارفان دوام شهودنی مانند
و در مرتبه پنجم معنی ارنا الاشیاء کما هی چون تجلی ذات
بر سالک ظاهر شود همه اشیا بنظر شهود او مضمحل گردد و
شود معدوم و مضمحل مانند سر پرده الاجلال چون حق سبحانه تعالی بود
و با وی غیر نبود که کان الله و لم یکن معه شیء یعنی خدا بود و با او
چیزی دیگر نبود و الحال بنظر شهود او جز ذات او چیزی دیگر
نماند و اشیا حقیقت اشیا همه در ذات او مندرج شوند
الهی الی ارنا الاشیاء کما هی این معنی باشد انهنهیه هو الی
الی البدایه و درین مرتبه مومن حقیقی گردد چنانچه ایه کریمه قرآن
یرین ناطق است که یا ایها الذین امنوا امنوا بالله و
که این سالک در نور حق محو شده و چون باز در شهود ایدمه
تعبیر است را بجهت ذات حق یا بدامنوا بالله و رسول که بر او

مرکب شود و آیه امنوا باللہ و رسولہ ہفت معنی است انشاء اللہ
تعالیٰ گفته شود خدا تعالیٰ را چنانچه هست موالطہ
و الباطن مشاهده کند با کمالات او را نہات نیست
کہ در قید و احاطہ نیاید چنانچہ
ولی چنانکہ توئی سر کسی گجا بیند با بقدر دانش خود کہ کسی اورا
ربنا تم لنا نورنا و درین معرفت حاصل آید و مرتبہ ہفتم
انکہ بیان این مرتبہ سی دشوار است الا بر مزی کہتہ شود
این مرتبہ را کسی دریابد کہ انکس حال انکس شدہ باشد چنانچہ
حضرت امام محمد غزالی بیان این مرتبہ در سوانح آورده است
ملا مت و عشق و عاشق و معشوق و خلق کرم کہ ہمہ کس دران
برہ و اینجا توقف است مشکل و ان ملا مت و عشق است
چون کمال معرفت ان عشق حاصل شود انکاه بداند کہ در
عشق ملا مت چو نیست و چہ معنی دارد و کسی را کہ این معنی
دست نگیرد این ملا مت عشق را در نیابد و مجال است
یک کیفیت را در باید

و دعوی عشق مطلق مشهور نسل آدم

انجا که شهر عشق است انسان چه کار دارد

ای عزیز بدانی که این رمز سی و شوار است و آن نیست

که در حدیث واقع شده است که یاغبادی استفتایکم

عنه ق تعالی میفرماید یا بنو نکر انیم و تو نکران ما شوالم ترالی کرب

کیف بد النطل ای عزیز تو ندانی که این سخن در مرتبه حسن و شگفتا

باشد یا در مرتبه ملکوت و جبروت باشد جانم فدای انکس

باد که حدیث و کرمیه قرانی را فیهم کند ای عزیز بدانکه قوله

تعالی یا ایها الذین امنوا بالهد و رسوله بیان هفت بطایفه

قرآن اینست که اول نفسی بیان و اثبات حق کرده اند مومن شکر

شده اند باز حق تعالی میفرماید که یا ایها الذین امنوا سنو بالهد

رسوله یعنی ای مومنان که ایمان آورده اید ایمان له

بجد او و رسول یعنی استقامت گیرید برین ایمان تا آنکه

این ایمان بر شما تا اینجا ایمان فیه یعیت است و ایمان لقیق

اینست که خدا تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا امنوا بالهد و رسوله

یعنی

یعنی انسانی که ایمان آورده اید خدا و رسول خدا را بشریعت
ایمان آرید خدا را و رسول خدا را بطریقیت یعنی خدا و رسول خدا
معا ایمان آرید یعنی خدا و رسول خدا را به یکا نگی دانید چنانچه
خدا تعالی در کلام مجید خود میفرماید قد جاءکم من الله نور و کتاب
مبین یعنی او را نور بیند که وحده لا شریک له کنایت از جمعی
است که مظهر بصورت مظهر ظاهر است این ایمان را نزد صوفیه
علم الیقین گویند که همه اوست هر چه هست یقین
جان و جانان و دلبر و دل دین باز خطاب شود یا ایها الذین
امنوا امنوا بالله و رسوله ای انانی که ایمان آورده اید بخدا
و رسول خدا ای یعنی بعلم الیقین قناعت نکنید و بعین الیقین
ایمان آورید و به بیند او را باین چشم
دیگر را فایده است که در بیند او را به بیند چه بود فایده بیند او را
باز هم شود که یا ایها الذین امنوا امنوا بالله و رسوله ای کنان
ایمان آوردید بخدا و رسول خدا ایمان آید خدا را بی شک
باز که بیدیده باطن خود و عالم حقیقت را مشاهده کند یا بر بطن

در افاق آید و حقیقت را در مجاز جلوه کریم بیند تا درین مرتبه
معرفت دوام شهود حاصل آید باز حکم شود یا ایها الذین امنوا
باللهد ورسوله ای مومنان ایمان آوید خدا را بی شرکت حقیقت
و مجاز که انصورت متصور است که محیط است همه صورتها که قوله
تعالی و اللحدن و رایهم محیط ای عزیز درین کشف بسیار اسرار باز
کسی را که این معرفت دست داده است ازین اسرار محفوظ خواهد
شد باز خطاب شود یا ایها الذین امنوا امنوا باللهد ورسوله
انکم ایمان آورده اید بخدا ایمان آوید خدا را بی شرکت صورت
بیت و تنگنای صورت معنی جلوه کنی و کلمه کیدایان سلطان کاردار
بصورت پرست غافل معنی چادر افراس کو یا جمال جانان پنهان چه کاردار
ای عزیز بیان مرتبه سی دشوار است و درین مرتبه معرفت کمال
حاصل شود اما معرفت رسول هر کسی را دست ندید هر کس
معرفت کمال حاصل نشود تا آنکه در عشق منکشف نشود
علم و رزی کبر و غلظت او را و در عقل و رزی سود و سود او را و در
نیکوئی و رزی کس را از حقیقت کی و عملی میسرند با دست کسی بود

مشغول گردد و تکلف خود را بران دارد و مرتبه چهارم است
که مذکور بر دل مستولی گردد و چنانچه در مرتبه بیوم ذکر بر دل مستولی
بود در مرتبه چهارم مذکور دل مستولی شود و فرق بسیار است
میان آنکه نام معشوق بر دل مستولی باشد یا معشوق ای در پیش
وستی باشد که عاشق چنان مستغرق شود که نام خود را فراموش
کند بلکه غیر معشوق هر چه باشد فراموش کند چون این مقامات
معلوم کردی اکنون بدانکه مرتبه اول مقام میل است و مرتبه
دوم مقام ارادت و مرتبه بیوم مقام محبت و مرتبه چهارم
مقام عشق این در ویش هر که خواهان کسی شدن است
اول را محبت گویند و چون میل زیادت گشت و مفراط شد
ان میل مفراط را ارادت گویند و ارادت مفراط را محبت
گویند و چون محبت مفراط گشت ان محبت مفراط را عشق
گویند پس عشق محبت مفراط باشد ای در ویش اگر این سفر عزیز
تو آید عزیز داشتن همین مسافران باشد که اول خانه دل را
از حتمه از مسافر خالی کردانی که عشق سر کشی بر نماند و اگر تو

خالی نکردانی او خالی کرد اندر با عشق آمد و شد چو خنوم اندر کعبه پست
تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست با اجرای و هم یکی دوست گرفت
نام است ز من برین باقی آوست ای درویش عشق بر آق سالکان
و میرکت روند کاین است هر چه عقل به پناه سالک اندوخته باشد
عشق در یکدم انجمله را بسوزاند و عاشق را پاک و بیغشش گرداند و
سالک در صد حله انمقدله میزد تواند کرد که عاشق در یک طقه العین
کند از بهت آنکه عاقل در دنیا نیست و عاشق در آخرت نظر
عاقل در سر بقدم عاشق رسد ای در حقیقه چنانکه حق عشق
است از حد نوشتن آن بر نمی توان آمد اما در عشق مجازی
چیزی چند بنویسم تا عاقلان از اینجا استدلال کنند فصل بدانکه
عشق مجازی سه مرتبه دارد اولی آن باشد که عاشق همه را از پای
معشوق باشد و مجاور کوی معشوق گردد و خانه معشوق را قبله حقیقه
من خود سازد و همه روز بگرد خانه معشوق طوف کند و نظاره بام
و در معشوق کند صبح تا شامی در و در بر هم کیفیت دارد و شاید
لا دور و نزدیک تماشا جمال معشوق کند و از او ایثار معشوق

۱۳۴
بهره ور کرد و در میان چنان شود که تحمل دیدار وی نتواند کرد
چون معشوق را انگزد لرزه بر اندامش افتد چنانچه از عهد
سخن گفتن بر نیاید و خوف آن باشد که از پای در آید ای
درویش عشق التیست که در عاشق می افتد و موضع این التی
دل است و این از راه چشم بدل می آید و در دل وطن
می سازد و دست کردل نبود که وطن سازد و عشق
و عشق نباشد بچه کار آید دل و شعله این التی جمیع
اعضا میرسد و روح عاشق را فرو میکشد و
پاک و می میداند تا دل عاشق را چنان نازک و لطیف
میکرد اندک تحمل دیدار وی نیست و اندک دراز غایت ناز
و لطافت خوف التیست که بذر از ذرات تجلی معشوق
نماند و نابود کرد و موسی علیه السلام در مقام بود که حق
سبحانه و تعالی فرمود پس ترائی تو مرا می توانی دیدن فرمود
که من خود را بتو نمی نمایم ای درویش در مقام است که
عاشق افراشته بر وصال ترجیح میدهد و از فراق راحت و

و استایش می یابد و از درون خود با معشوق میگوید و ازو
میشود و معشوق گاهی که عاشق را بلطف می آرد و آن ساعت
در بستر است و گاهی که تفرش میکند از آن ساعت عاشق
در قبض است و کسانی که حاضر باشند آن قبض و بسط را
می بینند و نمیدانند که جهت آن بسط و قبض چیست و را بر چنان
شود که جلال معشوق و عاشق را از غیبه خالی یابد و همگی دل
عاشق را فرو گیرد و چنانچه به سجده و دیگر راه مانند نگاه عاشق
خود را در میان نه بیند بل بر هر چه نظر کند معشوق بنظرش
در آید عاشق اگر خورد و اگر خرد اگر آید و اگر رود همگی با
معشوق باشد و چون عاشق از هجران خلاص یافت می آید
مراق از و زایل شد با جمال معشوق علاقت کرد و کرد
و از خوف بیرون آمدنی این فوت آن بود که عاشق
معشوق نیست کرد و اکنون آن خوف بر خاست و چنان شد
که اگر معشوق را از بیرون به بیند التفات نکند و بجال خود باشد
و متغیر نکرد و از جهت آنکه معشوق در درون است و در دل

۱۳۸
 وطن ساخته نزدیکتر ازان است که در بیرون است چون
 بلکه نزدیک تر است همی دل را فرو گرفته و دل را مستغرق
 گردانیده است و دل با وی انس گرفته است از بیرون
 که دور تر است متأثر نشود و متغیر نگردد و التفات بوی نمکند
 اگر سوال کند که در مقام که بیرون متغیر نمیشود راست است
 چرا به بیرون و اندرون یکی باشد در آنکه بعضی میگویند که عاشق
 با تش در عشق سوخته است و بغایت لطیف و روحانی
 شده است و محال معشوق که در دل وطن ساخته است
 همی دل را فرو گرفته است هم بغایت لطیف و روحانی
 و آنکه در بیرون است نیست اندرون کثیف و جسمانی است
 سات روحانی بروحانی باشد و التفات جسمانی بجسمانی
 در و پیش نزد این ضعیف میرهن گشته که چون جمال
 معشوق تمامی دل عاشق را فرو گیرد چنانچه هیچ چیز دیگر را
 راه نماند پس عاشق خود را نه ببندد هر چه ببندد معشوق را ببندد
 به مغرور قهر شود که دو کس باشد و التفات و قهر نکند

که آنشتی در میان باشد در نیقام است که طلب بر منحه
و فراق و وصال نماید و خوف و امید و قیاس و بسط و محسوس
و غیر میت میروند ای درویش هر که عاشق نشد پاک نشد و بیباک
نشد و هر که عاشق شد و عشق خود را آشکارا کرد و ایند پند
و پاک نشد از جهت آنکه آن آتش که از او چشم بدل رسیده
بود از راه زبانش بر او کرد آن دل نیم سوخته در میان
بماند آن دل سوخته سبج کاری نیاید نه کار دنیا و نه کار عقبی و
نه کار مولی و الله اعلم بالصواب و الله المرجع والمآب

این کتاب مرغوب القلوب از کفایت پنج المشایخ قطب الحقیقین
 امام الشاکلین سلطان راه طریقت شاه میدان یقین
 شمس تبریز قدس السره الغریز این کتاب را بده فصل
 از بهر میدان تا بخدای تعالی بر ^{تفصیل} و الیه المؤمن الا امام
 بگویم حمد رب العالمین را عطا گوید بر ما عسل دین را
 در و مصطفی بعد از نبایش فرستم از دل و جان با صفای
 مقام چند سالک را بگویم در آن گفتن زحق توفیق جویم
 سلوک مختصر موزون جامع بنظم انرا بگویم باش سامع
 را را مقدم در اکنون حقیقت از شریعت نیست
 در شریعت را نسخ اید حقیقت راه بروی خود کشید
 از راه تربیت بهر ان بشارت بداده چهار منزل را عبارت
 یکی منزل که ان ناموت نامست در ان اوصاف جمیل نامست
 انرا که نو و بگذرد کس رسد در ان منزل ملکین

در این عالم جواد معروف کرد
 ملائک اسماں مکشوف کرد
 جو بر کرد قدم را از ملکوت
 رسد در سیوهین منزل بحیرت
 مقام روح برین حیرت آمد
 نشان از وی بگفتن غیرت
 بندگان منزل بود کشف کرامات
 ولی باید گذشتن از آن مقامات
 اگر دنیا عقبی پیش آید
 نظر کردن در آن هرگز نشاید
 بنور ذکر باید در گذشتن
 باب توبه باید دل شستن
 چو کرد جان دل را غیر خویاک
 رسد در عالم لاهوت بی پاک
 در آن منزل چهار حجت جو
 نباشد جز آن با کفایت و کوی
 مقام قرب منزل فی نیست
 نزد کون و مکان دیگر جاست
 بکون حق رسد انجا جویا
 بود بر یک شیار مالک

فصل اول در وضو و توبه

بریزم اشکها چون بکوب
 کنم توبه ز سر آغاز آلود
 بهر دم توبه باید کرد عادت
 نخستین توبه باید پس عباد
 ز بی توبه آد چون بستر است
 رود شنه جو بیند کوز است
 بکس فرض است توبه کردن
 بهر دم توبه کن خلاق و من

بکافر فرض انداز کفران برون آید ز کفران سویی یان
 بعامی فرض امتنا عصیان کند توبه همیشه چون مطیعان
 بنحاصان توبه کردن از مقامات بهر دم فرض باشد از کرامات
 زد و نختی بیاید توبه بگفتن بحق باید درین ره جهان بگردن
 چنانکه آن گفته بالا و قیقت ^{فصل دوم} شریعت هم طریقت هم حقیقت
 وجود ادبی از هر سه مجموع حق تعالی جمله مصنوع
 یکی نفس و یکی روح و یکی دل ولی در هر سه یک است شکل
 صفات روح جمله خون نیست کمی در نماز که در عیش نیست
 شریعت راه برآمد بطاعت طریقت راه دل شد باقناعت
 حقیقت راه جان سر نیست درون جان بر بیرون جهان نیست
 هر دو دق بود طالبین راه ز جان و دل بخیزد از سر جاه
 دینی ازین خواهی که بیایی زمستی یا بیرون نه در خرابی
 قلم اندر بصورت خویش درزن حصان و نفس را بنیاد بر کن
 بقوی شهر دل باد کردان بهمت جان و دل را شاد
 دودل را نبرد - انجا یکی شو دوی بگذارد انجا و نه یکی رو

بده نفس خود را گوشه ای	که دشمن ره نیاید هیچ جا
صفات نفس را بگذار اکنون	صفات دل بچوگان میمون
صفات روح جمله خون قیست	کنی در ناز و گاهی درد و قیست
چو دل هر یک صفات روح کرد	شود مقبول در راهی پذیرد
طلب اندر صفات ذات همان	بیاید هر یکی را قدر امکان

فصل سیوم

چو این تو بهر محمد مصطفی صفت	و ضرور او صلاح المومنین گفت
بیاید بود دایم با طهارت	بظاہر هم باطن با بصارت
بود ظاہر طهارت از نجاست	طهارت باطن امد از نجاست
چو وقت بید نیاز وقت بگذارد	فریض با جماعت هوش می آید
ز وقتی تا بوقت منتظر باش	بذکری تا بفکری مشغول باش
سخن با کس مگو الا ضرورت	خلل ناکه نیفتد در حضرت
بهر جای که باشی دگر نیکو	بهر جای خدا را شکر میگو
مده جز درون حق را بجای دل	در وقت تانیا بده غراز دل
حواش خشن چون دزد بربند	چو بستی دزد و ایماست رنج

پس آنکه رخت طاعت است
 به برد حضرت حق با کرامت
 است اما مخلص خویش کرد
 همیشه اقتدار کن بادل و جان
 سر جای که باشی با خدا باش
 ز خود و ز جمله عالم اجدادش
 اگر خواهی که با تو حق تعالی
 سخن گوید ز قدرت و مهابت
 بخوانی تو کلام الله بشنو
 قدیم است آن حق منزل تو
 اگر خواهی سخن با حق بگوئی
 ناز خود حضور دل بجوی
 چو روز آید بیاید بود صایم
 چو شب آید بیاید بود غایم
 فصل چهارم
 ز دنیا ترک ده از بهر دین
 تو کل با خدا کن با یقین تو
 چو این منت از دار دنیا
 پیرا بندی تو دل در کاوش
 بت دل بر زن عزیز
 بیاید بود تنها با خداوند
 غمگین مگر اکور کرد است
 که یاد مرگ از دل دور کرد
 بغفلت های دنیا خلق مغرور
 که یاد نمریک کرده از دل دور
 ز دنیا اهل آن چون تیر بزن
 چو بگریزی بدر لوشی بیامیز
 علایق مای دنیا قطع کردن
 خزین انش دومی چون

اگر در دل جمعیت حاصل آید
 نباید مقتدر هیچ به ازین
 اگر خواهد که خلوت راگزیند
 ز نیک بدید و خود باز گوید
 مثالش را بگویم گوش دارید
 در آن تمثیل هر یک خوش دارید
 اگر بی سرکاری پیش کرد
 هلاکت را از هر خویش کرد
 چنانکه ماند و دید باین
 بیاید تا دهر از ره نشانی
 اگر آن دید بان بروی بود
 بحر غرقش نبود هیچ سود
 خطر در راه دین بسیار باشد
 طای خوشبوی بر از خار باشد
 چراغ از نور باطن شریف
 بجز جلا کاه بنشیند نامروز
 بگم گفتن و کم خوردن و کم گفتن
 بکن عبادت و کم با آن
 اگر کوئی تو ذکر از پنج شام
 رسد کارش ز فضل
 چنان حاصل شود و در دل صفای
 بیک لحظه کشاید کار بایس
 چشم خویش را بر بند چون باز
 درونت تا دهد کم گشت او را
 عروسی معرفت چون رخ نماید
 ز حسن خویش عقل از دل باید

بیکساعت ترا هفتاد و چهار نماید روی زیور باز انوار
از حالت مقام نور باشد زخار آب گل او دور باشد
در آن خلوت بعاشق عشق باز زد و نوح حق مرا و را می نیاز

فصل پنجم

درین ره مرد را تجرید و نفرید بیاید تا کشاید کار توحید
نخستین در قدم تجرید باید زبون حق بدل نفرید باید
به پند قناعت بایدش کرد بقرفاقه باید بود سن مرد
لباس صبر را در پوشش دخت حرص را از سر برکن
اگر حری بود در ملک فروش بمقدار درم یا جز از آنش
ز دل خویش تا بیرون نباید چاب ز پیش وی ناکساید
مرویس عالی مقام منی و مادران منزل حراست
دوق نیاید کس در آن سو بجز عاشق بکشد کس در آن کو
طریقت فقر را میست مشکل یقین بماند در سحر نوشته دل
در آن اودی بستی گمراه گشتند یقین بر نوشته کرد دهره به
بجان باید بر فتنه نه از پا ره جان باز است جان به باز

سکرم بر وجه داند این سخن را مکرانکس که باز د جان تن را
میان کفر ایمان راه فقر است در آن راه همیشه خوف حضور است
نشاید خوف غالب بی رجا را میان هر دو باید بود مارا

فصل ششم

سخن در معرفت چون گفت برون ارم ز دریا و کشتن
لباس هر تقوی ناپوش شراب معرفت کی بنوشی
کسی که معرفت را کرد حاصل مقام قرب حق او کشت و اصل
یکی باید فکر کرد در خود که از خاکی محرم صورتم کرد
زهی یا کی که از خاکی بقدرت وجود ادبی را کرد صورت
هم بگوهر ما مزین کرد آنرا بیفخ روح در تن کرد جانرا
بصر داد بینائی که بیند کمر داد او قوت
زبان داد گوئی که گوید بعقلش داد داد
بگرد او دست دیگر هر دو پا روانی داد هر یک مدد را
جو از خاکیم اخر خاک کردیم بجان دادن چراغ اتمک کردیم
بدین کج نشناسی چون خدا را شوی حاصل کینه عارف لغارا

بدان کج این عشق اندر دل قدم	بگر خون زور دان عظیم است
بهم با جان درین عالم بیاید	به تنها ماند و مونس برآمد
محبت کر شود ظاهر بصورت	همه صورت شود عاشق ضرورت
بخواهر چشم آن معشوق دیدن	کلامش کوش خود خواهشند
محب در دل است معشوق	تیم در تاب و چون زلفش
که از سر تا قدم این جمله مشتاق	بسوی دوست او کرد و جو
اگر عاشق شود و دریا معشوق	نباید یاد او را هیچ مخلوق
ندش اندر نهان بیند جمالش	بکوش دل فبسم کند کمالش
عشق ظاهر در طریقت	نوی معشوق باطن در حقیقت
منان در خویش منداشکارا	شود عاشق بروی خوش نکارا
فنا در جمله چون بنی فنا است	بقا اندر بقا دایم بقا است
فنا در جمله چون بنی بقا است	بقا در جمله چون بنی بقا است

اگر کردی تو در توحید فایه
 فتنه ترک هوار انا م کردند
 نباشد موت هرگز اولیا
 ز داری تا بدازی نقل باشد
 چو او باشد تو هم باش با او
 بدو قشوق عمر خویش بوی
 ز داری تا بدازی نقل کزین

مسافر باش دایم راه میرد
 چوره دور است منزل بی
 ز صورت پیرونی پس و پیش
 هر آن منزل که آن در پیش آید
 بهر ملکی عجایبها به بیند
 شتواز دل ترانی باندت کرد
 زنی نزدیک داری از دور
 در این کلام هر چه بود وصلی
 بنظم آورده ام بهیم ده رفصلی

این کلام از زبان
 مولانا محمد باقر
 در سنه ۱۰۸۰
 در شهر کابل
 در روز پنجشنبه
 در ماه رجب
 در سنه ۱۰۸۰

۱۲
المغرب بر رسته القرآن ومن ترك الصلوة العشاء بر رسته القرآن وعنه عليه السلام
من صلي صلوة خمسة اوقات مع الجماعة اعطاه الله تعالى ثواب الف شهيد
الذين قتلوا في سبيل الله صابرين يتعلمون غير يذرين مغني خزين باشد که هر که
پنج وقت نماز گذارد با جماعت و فردا روز قیامت امتنا و صدق باقری علیه السلام
شهادت آن بیاید آن گسائی که در راه خدا قتل می شود زنده اند و کشته شده اند و روز
بارگردد انیده اند و تن خود را پاره پاره کنند انیده اند و تن دشمنان را نیز پاره پاره
و به شریف شهادت مشرف شده اند و قال علیه السلام صلوا على النبي و على آله
و لا تساموا على اليهود امتی قبل یا رسول الله ما یهود امتک قال من سمع الاذا
و الاقامته و لم یحضر الجماعة فرمود علیه السلام که سلام کنید بر یهود و نصاری
و سلام کنید بر یهود امت من گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
یهودان امت تو کیانند گفت آنها که با نیک نماز و نیک بختی بودند و در جماعت
حاضر نشوند و قال علیه السلام من لم یحضر الجماعة بلیطه طعنه و حبه
فکأنما هم الکعبه سبعین مرة هر که تارک نماز یک اقمه طعنه باری کند چنان

که خراب گردد باشد کعبه را هفتاد بار در خراب کرده است که ابا بکر صدیق رضی الله عنه
عنه فرمود که از شومیت یک نماز چهل ساله خراب گردد و عجب نباشد
امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود که از شومیت یک نماز
چهل ساله خراب شود و عجب نباشد و امیر المؤمنین عثمان بن عفان فرمود که
یک نماز چهل ساله خراب شود عجب نباشد و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
فرمود که از شومیت یک نماز از شرق یا مغرب خواب شود عجب نباشد و اگر
پرسند که جلاوت ایمان چیست جواب بگو پاک بودن و پاکان خدا تعالی
سیدار و کمال الله تعالی ان الله يحب المتواضعین و يحب المتطهرین و اگر ترا
پرسند که پاکیزگی ایمان چیست بگو زکوة مال دادن چنانچه خدا تعالی فرمود
و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اگر ترا پرسند که حکم ایمان چیست بگو
در خوف و رجاء بودن یعنی از عذاب خدا تعالی ترسد و از رحمت خدا تعالی
بناخشد و خبر آمده است الایمان بین الخوف و الرجاء و اگر ترا پرسند که سعادت
ایمان چیست بگو صلاح از حرامها بپرهیزد و حلال کردن خوردن آنها

۱۲۵

در یون چنانچه در کلام مجید خبر میدهند که تعالی کلوا مما فی الارض
 طیباً بخورید شما آنچه در روی زمین حلال است پاکیزه که در خبر آمده است
 قال النبی صلی الله علیه و سلم کلوا الحلال حیث بنوا الحرام اگر ترا
 که ختم ایمان چیست بگو علم است و علم خوانندگان را قود اقامت
 بلند خواهد بود کما قال الله تعالی و الذین اوتوا العلم درجات و علم خوا
 مردوزن رسکشانند کما قال الله تعالی انما یخشی الله و مر عباده العلماء
 که خدا تعالی اترس کاروان نه اند مگر از بندگان خدا علما اند و اگر ترا
 که میوه ایمان چیست بگو روزه ماه رمضان و آشتی که خدا تعالی
 که فرض کرده است بر مسلمانان مردایع زمان و روزه نفل غیر روزه
 پیری است تراش و فرخ را قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الصائم
 جنة من النار ما لم یخترق العینیت فرمود علیه السلام که روزه پیرست
 دارند را از تراش و فرخ تا مدام که پاره نگردد نه است از این عینیت
 اگر ترا پسند که میوه ایمان روزه است و در روزه عید غیر فرض است

یکم چه فرض است اول نیت کردن دویم از خوردن و آشامیدن
 بودن سیوم از جماع کردن دور بودن هله اگر ترا پرسند که برک ایمان
 چیست جواب بگو تقوی است و پر مغیر کلمه ای از کار بد و متقیان ^{است}
 کما قال الله تعالی للمؤمنین عفاذا بدستی که فردای قیامت مبر بارایان
 رستگار است فقال الله تعالی و من زود و افان خیر از اول التقوی
 عفا و لا اله الا الله نوشته که بر پند نماید بدستی به غریب نوشته آن جهان پر مهر کما
 است که ترا پرسند که پوست ایمان چیست جواب بگو شرم است کما قال النبی صلی
 علیه و سلم ایها من الایمان گفت شرم داشتن از کار بد نشان ایمان است
 سله اگر ترا پرسند که مغیر ایمان چیست جواب بگو دعوت و دعای مغیر عبادت
 است کما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدعاء مح العبادت که دعای
 مغیر عبادت است سله اگر ترا پرسند که پنج ایمان چیست جواب بگو اخلاص ^{و اصل}
 حاصل نشود مگر به نیت نیک چنانچه در خبر آمده است نیت المؤمنین خیر عمل
 و باز فرموده الله للعامل بالنیات سله اگر ترا پرسند که وطن ایمان چیست
 بگو

۱۹
دل مومن است زیرا که در خبر آمده است قلب المومن عرش الله
دل بنده عرش خداست غرض صلوات الله وعلیه وسلم
الکعبه بنار الحلیل و قلب المومن بنار رب الحلیل صلوات الله وعلیه وسلم
تغافل ایمان چیست بگو نماز نفل است صلوات الله وعلیه وسلم اگر ترا پرسند که تو
ایمانی و یا ایمان نه هست بگو من با ایمانم و ایمان دین است کما قال
تعالی اولک کتب فی قلوبهم الا ایمان که خدا تعالی میفرماید
که ای مومنان من بوشیتهم در دلهای شما ایمان را بگویند من بوشیتهم این
صنعت مومن است صلوات الله وعلیه وسلم اگر ترا پرسند که ایمان از چه چیز است بگو از
هدایت بار تعالی است و آن مثل نور است صلوات الله وعلیه وسلم اگر ترا پرسند که هدایت
است بگو مرتبه است که آنها عنایت خوانند و آن از نظر هدایت
خدا تعالی هر که خواهد بخشید و هر که را نخواهد بخشید و بی راه کند و لایق
عذاب کند صلوات الله وعلیه وسلم اگر ترا پرسند که ایمان بر چند نوع است بگو بر پنج
نوع است کما قال النبی صلی الله علیه و سلم الا ایمان علی خمس او صحیح

و معتبر و معصوم و موقوف و مردود و فایده قبول ایمان لا ینبیا ^{المنع}

ایمان الملائکه و المعصوم ایمان الیومنین و الموقوف ایمان المبتدیین

المردود ایمان المنافقین ^{یا فیه} اگر چه اگر سنده که ایمان آوردن نیست

نکوه اول ایمان آوردن بخدا تعالی فریضه است دوم بار ایمان

نست است ^{را} اگر تر اهرستند که ایمان چیست و چگونه است

و پیش نوبت که در دین تنبه مؤمن در آید بفضل و کرم حق سبحانه و تعالی

تا بدان نور شناسد اقرید کار خویش را بیکایک و بچگونگی محافل و احوال

صلی الله علیه و سلم طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة پس هر که فریضه

رب العزت را ترک آرد او عاصی شود و در اصول دین اجهات کتاب حق

را آورده است اگر گوید کی یا و خری در اسلام بالغ شود و از وصف اسلام

صفت ایمان را بررسند اگر گوید که من نمیدانم در حال مرگ نشود اما شمر ^{یک}

صلواتی رحمت الله علیه گفته اند آن کس که صفت ایمان نداند و در آن قصیر

گردد او از دین است نه نماز و نه روزه و نه طاعت و نه حج او در ^{است}

در هیچ وجه و نه ذبح کردن او هم روا باشد اگر این چنین کسی بمهر و دو در کورستان
کافران دفن کنند تا برین غره نشود که من مسلمان و مسلمان را و اوم
لیبیای سعادت اما حجت الاسلام محمد غزالی رحمه الله علیه آورده است
بر شعور و حجت که زن خود را علم شریعت و امارت و حیض و نفاس و
این باموز و اگر باموز و مرکن زن را روا باشد که بی دستور شود هر چه
آید و علم شریعت باموز و دو که شعور در امور حق تقصیر کند عاصی شود
خدا تعالی در کلام مجید و فرقان حمید خبر میدهد بفرموده تعالی یا ایها الذین
فوالا انفسکم و اهلیکم نامر اعداقتل بن سلمان گوید رضی الله عنه که حق تعالی
ای کسانی که ایمان آورده اید نگاه دارید خود را و اهل بیت خود را از
دو رخ یعنی باموزان اهل عیال خود را احکام دین سلما فی نازد و
خدا صی باینده کما قال النبی صلی الله علیه و سلم انما الله غدا یا یوم القیامه
اجل امله که بدستی و پستی سخت ترین عذابها فردا قیامت مر آن کسی باشد
که خود را و اهل عیال خود را علم شریعت باموز و و جاهل گذارده و در و این

فرد اقیامت آمنا و صدقنا از برای یک عورت سه کس را عتاب است
 پدر و دو نیم مادر و برادر سیوم شوهر که جز شما محرم و نزدیک ترک نمی شود
 چرا تقصیر کرد بدو احکام دین مسلمانان بنامو خداید پس باید که مرد و زن را در این
 علم شریعت تفصیل کند که خداوند تعالی صلی الله علیه و سلم الناس عالم او متعالی
 سایر الناس که هیچ کس در دامن برد و توقع اند با عالم با متعالی و دیگر مردمان
 همچون خرمکند و نیز در خبر آمده است طالب العلم بنی اجماع کل شیء من الامور
 طالب علم در جاهای ممانده زنده در مردگان سوال اگر ترا پرسند که
 ایمان چیست بگو اوست با الله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر
 و المقدر غیره و شیه من الله تعالی و البعث بعد الموت که ایمان آورد
 بخدا تعالی که یکیت بخیر او و دیگر نیست و ایمان آورد من بفرشتگان جفتا
 که حامله بنده خدا اند و ایمان آورد بکلام من پیغامبران که بر حق بودند و آنچه
 بهم رسانست و درشت و به کتابهای او که خدا تعالی از آسمان فرستاده است
 و سخن خدا است و بر و قیامت سپیدی یعنی آدنی است به نقول بر نیکی و بد

۲۰
 ۱۴۸
 خداوند تعالی است به نیکی راضی است و به بدی راضی نیست و بپسندیدن
 کمال از مردن است اگر ترا پسندد که قرائض ایمان چند خبر است که اول
 که چهار خبر است اول خداوند تعالی را دانستن دوم ایمان را ایمان آوردن
 سوم ایمان را نگاه داشتن چهارم ایمان را باغبان کردن اگر خداوند تعالی
 کند سول اگر ترا پسندد که بشرط ایمان چیست جواب بگویند است اول
 ایمان را بغیب آوردن دوم علم غیب را خاصه حق تعالی دانستن بنوعی
 دوم ترخ را نادیده گردیدن چهارم از صلاهای خداوند تعالی حلال دانستن پنجم
 حرامهای خداوند تعالی را حرام دانستن ششم خوف است یعنی از خدا و اهل خدا
 ترسیدن هفتم رجاست یعنی از رحمت خداوند تعالی امیدوار بودن که اگر ترا پسندد
 که واجبات ایمان چند خبر است که اول بگوید و از ده خبر است اول علم حاجت
 دوم دور بودن از فاسقان سوم دشمنی را با دشمنان چهارم بهادران
 پنجم درویشان خداوند تعالی را شفقت کردن ششم مرده را شنیدن هفتم دور
 کردن مالک دینی را و دانستن نهم نیک را از راه برداشتن دهم نجاستی که بر سر راه تو

۳۱
باید پوشیدن دهم دست مرحمت بر سر میان مالیدن باز دهم طوطی
زیارت کردن دوازدهم اهل عیال خود را صفت ایمان آموختن
اگر تر بپسند که چون بنده مؤمن بمیرد جانش با آسمان پیوسته شود
او کجا باز دارند بخاک بیاورد و شد نباشد ایمان فعل بنده است
صفت و لیست چون با آسمان پیوسته بدان صفت او را مؤمن خوانند و صفت
موصوف جدا نباشد مثل و حیالت که مردی رود گری باشد و بقیه
چون از سفر رود و از سفر باز آید و رود گری کند و برادر رود که خوش
سوار اگر تر بپسند که بنابر مسلمانی بر چند چیز است و بگو بر پنج چیز است
اول کلمه شهادت گفتن که اشهد ان لا اله الا الله و صده لا شریک له
اشهد ان محمدا عبده و رسوله دوم سجده نماز کند اردن سیوم فور
ماه مبارک رمضان گشتن چهارم زکوة مال دادن پنجم حج خانه
آن که توانای آن گشته باشد چنانچه در خبر آمده است تا اسلام ختم شد
الشهادت اشهد ان لا اله الا الله و صده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله

۲۶

۹ و اقام الصلوة و ایتار الزکوة و ضمیم شهر رمضان و حج البیت من استحب
 الیه سبیل الله اگر ترا پرسند که واجبات اسلام چیست و چگونه است
 اول صدقه فطر و چون دویم نماز و ترکزد آودن بیوم قربانی که در آن
 طواف عمره کردن پنجم زن شوهر را خدمت گردانیدن ششم فرزند را خدمت
 و پدر کردن هفتم ذوی الارحام یعنی خویشاوندان پرسیدن و اگر ترا پرسند
 که نشستن که بگردان هست و بزرگان نیست که هست هر کجا اول خفته گردان
 دوم سر را کشیدن بیوم موسی لب گرفتن چهارم موسی غل گرفتن پنجم زین
 تراشدن ششم ناخن گرفتن فصل در بیان این که و آنچه حق تعالی آرا
 منزل کرده است حوالا اگر ترا پرسند که جمله فرشتگان چند اند و چگونه است
 بر خدای تعالی دیگر کنند اند اما چهار فرشتگان مقربند یکی جبریل که بر عیسی
 آوردی و برای باری دادن لشکرهای مسلمانان نافرده میشود و دوم میکائیل که
 نافرده است بر فرستادن باران و روزی خلق که هر سالی تعیین شود و سوم اسرافیل که
 صور در دهن گرفته ایستاده است بجای میدان روز قیامت چهارم عزرائیل که

که آنرا ملک الموت خوانند که نام هر صفت برای قبض کردن جان نای آدمیان
 و پریان و جمیع خلق را بعد از ایشان شش گان بردارند گان عرش و گان
 هر که در شش گان دایند گان خدای آفریدگان خدا تعالی است و کافر گردد
 اگر ترا پرسند که خدا تعالی چند کتاب از آسمان فرستاده است بگو در آن
 اللواتیست و در زبان فقه ابو اللیث سمع فی حدیثی ثمة الله علیه بروایت
 منیه رضی الله عنه که خدا تعالی از آسمان صد و سی صحف و چهار کتاب منزل
 گردانیده است اول پنج و صحف بر مهنرش بر آن دم علیه السلام بعد از سی
 بر مهنر ابراهیم علیه السلام بعد از سی صحف بر مهنر ابراهیم علیه السلام و سی
 ده صحف بر مهنر آدم علیه السلام و ده صحف بر مهنر موسی علیه السلام پس از تورات
 و چهار کتاب پنج بر دود و د و انجیل عیسی و تورات بر موسی و قرآن
 بر محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم هر که از این کتابها و صحیفها و یا یک کلمه
 منکر شود کافر گردد و خود با الله نهاده اگر ترا پرسند که جمیع چند کتاب
 بود در جواب بگو یک که و برست چهار هزار و چند بود در اول انشاء خدا
 و کفر

و آخر ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم از آن جمله رسید و نیز در غیر این
 بودند که بر ایشان جبریل وحی آورده بود و دیگران بنی بودند که خواب می بینید و
 و یا به پدید آمدن آواز می شنیدند و بران کار سیکردند هر که یکی از اینها بران سیکرد
 شود و بخیری عیب کند او کافر گردد و لغو شود و یا فتنه منهای او اگر ترا بر شد که بنی
 یا رسول الله بگو اتفاق این سنت جماعت و علمای آنست که هر سال فاضله و بهتر غیر
 بنی نیز صاحب کتاب و صاحب صحیفه فاضله از غیران که بر ایشان کتاب می نوشت
 بودند که اگر ترا پرسند که صاحب شیعه است فاضله و بهتر که ایشان را اولوا العزم
 یا صاحب کتاب و اگر بگو اولوا العزم فاضله از صاحب کتاب خیر ایشان است
 صلی الله علیه و سلم فاضله و بهتر از جمله ایشان و او میان خود شکاف اگر ترا
 پرسند که اولوا العزم خیر غیر بودند بگو اولوا العزم علیهم السلام دوم و بهتر از
 سیوم بهتر از سیم علیهم السلام و چهارم و بهتر از پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم صدوات الله علیهم اجمعین و اگر کسی پرسد که
 صاحب شیعه است یا صاحب کتاب بگو صاحب فقه است که بر او

باشد و احکام امر و نهی و ناسخ و منسوخ و تصرف شرعی با جهاد و رای خود میکنند
اگر چه کتاب نباشد چنانچه هر ادم علیه السلام اگر چه صاحب کتاب نبود آنها
شرعیست بود در زبور جمله و سنا و دعای و عظیم بود و هر ادم علیه السلام کتاب
دیگری بود اگر چه کتاب نبود و هر ادم علیه السلام کتاب دیگری بود
هر یک که در دنیا می بود و یکبار در روز کفن خض است زیرا که خدا تعالی هر کدام
فرموده است قوله تعالی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا علیهم بعد من
که نام نبی علیه السلام می شنود یا کل بوی خوش در شلم رسد و یا بر پنج طعام
در روز دستاویز است هر که در روز کوفه و یا در پنجایم علیه السلام بخاک کرده باشد
و در دنیا نوحیت آمانش بود و اعیان الله صل علی محمد و علی محمد و بارک الله
در آن اگر چه از این است که پنجایم علیه السلام را خیر حرم بود و در هر یک که تا وقت نقل
علیه السلام نه خرم بود و در هر یک که ایام المؤمنین بی نی عایشه رضی الله عنه است
این یکصد و بیاضی مدینه دویم تفضیه بنت امیر المؤمنین عمر این الخطاب رضی الله عنه
سیصد و نوبت چون بن خطاب چهارم میوه بنت حارث الهلالیه پنجم حنیفه
ششم

ششم ام سلمه بنت ابی بنی هاشم زینب بنت خرمیه ششم جویریة بنت جحش از زن
زید بن زینب بنت احارث اما زینب القبطیه سرت بود و فاضله کنیه
۱۵۱
فقیهه عایشه رضی الله عنها بود و اگر ترا پرسند که چنانچه را چند فرزند
بودند و سیکو هشت فرزندان بودند چهار پسران اسم مبارک ایشان
طیب طاهر قاسم و ابی اسیم هر چهار پسران در شیر غازی نقل کردند و چهار
نام کنی فاطمه رضی الله عنها که در کحاح امیر المومنین علی کرم الله وجهه بود و دوم
سیدم کلثوم که در در کحاح امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بود و چهار
زینب که در کحاح ابو العاصی بن ابی ربیع بود اما بهترین و فاضله ترین فرزند
می فی فاطمه زهرا است رضی الله عنها و ابی اسیم پسر از امارت القبطیه است و اگر
فرزندان از می فی خدیجه کبری رضی الله عنها و اگر ترا پرسند که بهترین صحابه کجا
بودند و ابی کلود نفر که ایشان را عشره مبشره گویند و از حضرت امیر المومنین علیه السلام
ایشان را در آمدن بهشت بشارت داده است اول ابی بکر صدیق که بهترین
از به است دوم عمر خطاب علیه السلام چهارم علی بن ابی طالب پنجم زینب بنت جحش

انی وقاص هشتم فید بنیم عبدالرحمن بن عوف هم ابی عبیده ابن جراح
رضی الله عنہم البعین هر که از ایشان را دشمن داند و با دشنام دهد و کینه
کرد و لغو ذیابندنها و الله اعلم بالصواب اگر ترا پرسند که فرضیه
و نوع است بگو بدو و جماعت یکی فرض عین دوم فرض کفایت اما
فرض عین نیست که یکی بخارد از گردن دیگران ساقط نشود و آنرا
اول ایمان آوردن بخدا می خوانند و دوم نجو قتل نماز گذاردن و سوم
روزه مبارک ماه رمضان دهم چهارم زکوة مال دادن پنجم حج بجا آوردن
ششم غسل جنابت کردن هفتم جهاد با کافران کردن چون این برقرار
ویا در شهر و یا در بیابان جنگ و یا تاراج کردن تبانی و مانند این اما
کفایت آنست که اگر جماعت یکی بجا آورد از گردن دیگران ساقط شود
پنجاه نماز بخواند که از گردن و پنجاه را برسد و جهاد با کافران
چون ایشان در شهر و یا در بیابان خود باشند و جواب عطسه یعنی بر حکم الله
گفتن و جواب سلام گفتن و نماز عید یکی گذاردن و مانند این باشد

فصل در بیان صلاه قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الوضوء من صلاہ

والصلوة مفتاح الجنة وضو كيد ناز است و نماز كيد بهشت است هر كه با وضو

102

و در صلوة معبودی آورده است و در حدیث نیز آمده است که در شکیانی

افزون میجوایند تا مدام که با طهارت باشند و تعظیم در حق نماز است

که بیش از وقت وضو سازد و منتظر نماز باشد زیرا که در حدیث آمده است تا

لنفس الوقت وضوضاء وسيلطير ما زباند رير الدردصت لدها

رسول الله صلى الله عليه وآله السطر للصلاة كأنه في الصلاة به انظر

باشند چنانست که در نماز است از امیرالمومنین عمر رضی الله عنه روایت کرده اند

ہر کہ بعد از وضو اب بر گیرد و بر گردن مسح کند و این مسح بکبر و بدین ترتیب

گناہان غرور و بزرگ اور ابیا مرزد این است سبحانک اللهم مجید و اہند

لا اله الا انت وحدك لا شريك لك فاشهد ان محمد عبداً ونبياً و

و رسولك استغفرک التوب اليك خدا تعالیٰ اور اپد رومہ اور اورا

ووجه آیه است قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأنا انزلناه

اثر الوضوء مره کتب الله علی ثواب خمین نسته صیام نههار ما و قیام لیله یومین
 و روزه و نماز و صدقه و عطا علی الخیر و الکلیم و الروح و الحی و من قرأ الفاتحه
 و دخل الخبیثه بل حساب لا عذاب که فرمود علیهم السلام هر که بعد از وضوء آتا از لانه
 بخواند خطبه عالی در نماز اعمال او پنجاه ساله ثواب عبادت نوشن فرماید که روزها
 روزه داشته باشد و شهاده قیام کند و نیده باشد و هر که دو بار بخواند بیدار
 تعالی ثواب برابر خلیل اقدوس موسی کلیم علیه و علی و روح الله و محمد حبیب الله صلوا
 علیه و آله و سلم و هر که بخواند در ایستاد در پشت حجاب و بعد از اول
 در سرخ یا هر چه از این اذینم الی الصلوة فاغسلو اوجوهکم و ایدیکم الی المرفق
 و مسحوا بره سکم و احکم الی الکعبین و ان کنتم جنباً فاطهروا و ان کنتم نساء فامسحوا
 بوجوهکم من الغایطه و لا تستملن انسا فلیتم تجروا ما رفتمو اصعدوا طیباً فامسحوا بوجوهکم
 و ایدیکم منه ما یر الله لعلکم من روح و لکن ید لیطهرکم و لیتیم الله علیکم انما انکرو
 یر علی یر و بسیاره لا یحب الله در سوره مائده است معنی چنین باشد انما انکرو
 آورده اید چون و چیز بدی سونی نماز و حال نیست که حمد شده باشد یعنی موصوفه
 است

و باد حال خواب پس بیدار و پاهای خود را و دستهای خود را تا از خواب بیدار شود
 تاریخ سرو پاها بشوید تا شالنگ بداند آب است و غسل جنابت تیمم بدین است
 ثابت است هر که اگر ترا پسندد که تیمم از چه چیز روا باشد بگوید بگوید که
 ابو حنیفه و امام محمد و امام احمد هر چه از جنس زمین باشد چون خاک و ریزه
 و کچ و جونه و زرتیج و سوره و آنچه بدین مانند و نزدیک امام بی هفت رخصه الله
 روا باشد مگر خاک و ریزه نزدیک امام شافعی رخصه الله علیه روا باشد مگر خاک
 پاک اگر ترا پسندد که تیمم کردن چه جای روا باشد بگوید بگوید که
 در سفر چون آب نباشد و میم چون آب بیابد و استعمال آن قادر باشد بگوید
 ترس ملام شدن باشد چهارم فوت شدن نماز بعد از ششم ترس بپاری
 اگر ترا پسندد که تیمم چند ضرب است جواب بگوید دو ضرب یکی از برای سجده
 دوم از برای سجده دوم است اگر ترا پسندد که محدث و جنب چگونه تیمم
 کند بگوید تیمم در حدیث و جنابت یکسان است اگر ترا پسندد که
 تیمم و وضو تیمم یا مستحب است بگوید نزدیک علامه شافعی وضو و نزدیک امام احمد

۳۱
 مستحب است نیت تیمم این است تویت ان اریذ التیمم لاستباحه الصلوة
 و رفع الحاشیة ^{سوال} اگر ترا پرسند که در تیمم چند چیز فایده است ^{سوال} بگو چهار چیز
 یکی نیت کردن دویم یک ضربیدن بر روی مالیدن و سیوم ضرب بکردن
 در دو دست مالیدن و چهارم نجاکت پاک تیمم کردن و در نیت خلاف نیت
^{سوال} اگر ترا پرسند که در تیمم چند چیز مستحب است ^{سوال} بگو دو چیز است یکی در وضو
 بر خاک پاک پس و پیش آوردن دویم تاخیر کردن در آخر وقت نماز یا بعد
 یافتن ^{سوال} اگر ترا پرسند که شستن در تیمم چند چیز است ^{سوال} بگو هر چه وضو را بشویند
 و یک چیز دیگر روان دیدن است ^{سوال} اگر ترا پرسند که در وضو چند چیز
 چهارم بگو در نیت چهار چیز فایده است یکی روشنی شدن از شکیها
 و پختنانی تا از زنج و از زره کوش تا زره کوش دیگر دویم هر دو دست شستن
 سیوم هر دو پا شستن تا شستن انگشت چهارم مسح کردن تا راجع و در نیت
 شستن نیت چهارمین و سه چیز دیگر یکی نیت کردن دویم ترتیب شستن
 سیوم ترتیب شستن و در نیت امام مالک نه چیز است هفت مرتبه و دو دیگر

یکی آب در دهان کردن و بوی آب در بینی کردن و اگر تر آب بکشد که واجب است
 وضو چند است چنانکه بگوید است اول آب بلب رسانیدن و دوم آب بپیشانی رسانیدن
 و سوم آب بکوشها چشم رسانیدن چهارم در موضع نهانی مقدار در دست شستن
 باشد شستن پنجم است بر آنکه گواهی او نیست یعنی بوی خنجر کام برود نه بر شستن
 و ذکر را فرو و خصیصه بدو شد باز و در خارج شود برین طریق پاک شدن است
 اگر آب بکشد بقیع استنجاء را در جای خلوت بکشد و چشمش غش در اندوخته شود
 نگاه دارد و در هم روی بطرف قبله کند و هم بدست راست استنجاء کند
 اگر تر آب بکشد که در غسل وضو آرنج و شانه و کتف شستن در آید بانه جواب است
 نزد یک امام محمد و امام یوسف هر سه هم و تند و آید و نزد یک امام زعفران
 اگر تر آب بکشد که مسح بر سجده و روزه و نیت است چنانکه بگوید بگوید امام عظیم
 ثانی رحمه الله علیه ربع سر و بگوید امام محمد سه انگشت و بگوید امام شافعی یک
 علیه کیا موسی و یا بشیر و بگوید امام مالک تمام سر و اگر تر آب بکشد که مسح
 کشید بجز فرضیه است چنانکه بگوید که انگشت خطوت بالا رموده کشیدن که تا

۳۳
 سنت سهیل و شامشک فرض است باب دوم در سنه های رسول
 اگر ترا پیش کشد که در ابدت چند خبر سنت است جواب بگو بقول امام اعظم
 ابو حنیفه کوفی و امام محمد رحمهما الله سنت خبر است ^{ابن امام یوسف رحمه الله}
 نه خبر است اول بنمید در آغاز وضو خواندن یعنی بسم الله العظیم و الحمد لله علی
 الاسلام الاسلام حق و الکفر باطل معبد و همه اعضا و در و در بخواند که
 دوم دست سنن ناسته دست پیش از آنکه دست در آو ند زند بیوم است
 باب کردن از بول غایط چهارم سواک کردن پنجم مضغه کردن ششم آب
 بنی کردن پنجم خلایک گشتان ششم تکرار هر کدام شستن سه بار اول با وضو
 و دوم بار سنت است و بیوم بار نقل است و بقول امام یوسف رحمه الله علیه
 نه خبر است و آن پنجم مختلف است آن خلایک ریش کردن است و اگر ترا پیش کشد
 که تنجی خالی بر چند نوع است بگو که دو از دو نوع است شستن از آن جایز است
 و بگو که جایز است اول کلونج دوم خاک بیوم نیک چهارم نیک پنجم نیک و
 که از کار در بخت باشد ششم چوب خشک این همه اثبات باید و آن ششم که جایز است

سنتی که در این است
 و در هر اعضا

۱۵۰

اول خشت پنجمه دوم علف سیوم سرکین چهارم سحران پنجم اکامک ششم الکینه
بابت روم در با اگر بر پستند که در آب دست چند خبر متوجه است بگویند
چهرت اول نیت کردن دویم تمام سحر کردن سیوم تربیت نکاشتن
چهارم از جانب راست گرفتن پنجم تربیت نکاشتن بابت پنجم در کار و اگر
پرسند که در وضو چند خبر مکرر است بگویند چهرت اول آب بر روی
بر اعضا سخت زدن دویم وضو بر شسته کردن سیوم بدست چپ بر بدن
کردن معذری چهارم بدست راست منی پاک کردن پنجم بدست چپ منی
آب کردن ششم خوی و خلی را در آب افکندن هفتم سخن در بنا گفتن هشتم استیجا
بدست راست کردن معذری نهم اندامها را گذاشتن فريضه است پسر از
سینه باز داشتن آب و شستن و وضو اگر بر پستند که شستن وضو چند خبر
جواب بگویند ششده خبرت اول بخارزش و سنا پس چهار ماده مکان معین
و چهار ماده مکان معین دارد اما آنچه پنج در پیش است چون بول آب منی معذری
مندی سنگ مسانه و رنگ مسانه که مرد را باشد و زمان را خون منی ششده است

سه از پس آن چون باد و غایت و گرم و کد و دانه اما چهار آنکه مکان
 معین ندارد چون خواب که آنی و خنده و هفت در عین نماز که در رکوع سجود
 باشد یعنی در نماز چهاره وضو نکند و ویوسلی و سه پیشانی اما چهار آنکه
 مکان معین دارد چون غمین و رکوع و زرد آب و قی بر می بین باشد چون
 را یکی از این شایسته خبر موجود شود وضو نکند **باب هفتم در احکام**
 اگر بر این است که فایده احکام و ادکان نماز خبر خبر است بگوید و دارد
 خبر است سیزدهم و هفتم فیه است اول احکام نمازش خبر است و آن بر
 نماز است یکی طهارت یعنی پاک کردن از حدث و جنابت و دوم پوشیدن
 عورت از ناف تا زیر آئینه زانو مردان و زنان تمام اندام پوشیدن
 سیوم جابه و تن و جای نماز پاک داشتن چهارم روی بقبله آوردن پنجم وقت
 نماز شناختن ششم نیت نماز کردن و هفت خبر ارکان نماز است اول درود
 نماز است یکی تکبیر اولی گفتن دویم ایستادن در نماز سیوم قرآن خواندن
 سکه آیات کوفه و یا یک آیه در از چهارم رکوع پنجم سجود کرد و ششم قعود
 ابره

۳۶
 آخره بمقدار شش هشتاد و نه تن برون آمدن از نماز فعلی و احوال
 خواه سلام حوال اگر ترا پرسند که واجبات نماز چیست جواب بگو
 دوازده است و اول سه خواندن دویم با فاتحه سوره ششم کردن بیست و
 نغین قرات کردن در دو رکعت اول در نماز فرض چهارم رعایت
 نماز میان افعال مکرر خاتمه جای دو سجده یکی کردن یعنی در رکعت اول
 یک سجده کند و در رکعت دویم سه سجده کند نماز او روا باشد با تفصیل
 من مجموعه خانی نجم تعدیل ارکان یعنی آرام گرفتن و در رکوع و سجده مقدار باید
 تسبیح گفتن ششم در رقعده اولی نشستن بنعم التجات خواندن در رقعده اخیر
 ختم بلفظ سلام برون آمدن از نماز نهم کسیرت عیدین گفتن نهم دعائهم
 در و تر خواندن باز دهم در بلندی باید خواندن دوازدهم در سستی باید
 خواندن اول اگر ترا پرسند که سنت نماز چند چیز است بگو بیست و شش
 اول نیت در قیام است و نیت در رکوع و نیت در سجود و نیت در قعود و این
 سنت است که در قیام است اول دو بار از زمین برابر نهادن قدم با پای راست

ایستادن **دوم** دو دست مبارکوش رسانیدن در یکباره ای مزان تا گفت
 دست راست را بر بالای دست چپ نهادن مردان را بر ناف زنان را بر سینه
 پنجم **اعوذ** با گفت کفین ششم **بسم الله الرحمن الرحیم** کفین هفتم **بسم الله الرحمن الرحیم**
 مبارک است که تمام کفین بخشد و آن هفت که در یک کوع است اول کبر کوع کفین
 دوم هم در دو دست انوار کفین بهوش است پنجم کردن چهارم بر پشت پای
 نظر کردن پنجم بجان الی العظیم سوره بار کفین ششم سر از کوع بر داشتن قدرت
 ایستاده کردن هفتم **سمع الله لمن حمده** کفین و آن هفت که در سجده است اول کفین
 کفین دوم پنجاهی و پنجاه بر زمین و ششم بیوم سر را در میان دو کف دست
 چهارم هر دو باز و از بغل دور داشتن پنجم شکم از میان دور داشتن ششم بجان
 ربی الی علی سوره بار کفین هفتم نشستن در میان و سجده آرام کفین و آن هفت که
 قعد است اول بر بالای پای چپ نشستن دوم بر بالای پای راست
 بیوم انگشتان دست ایستاده قبله کردن چهارم انگشتان با بر ایستاده
 پنجم در کنار خود بکرستن ششم **اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک**

خواندن هفتم سلاوا دین بریت و نیکان و بر حسن و جهان و اگر
 برستند که مفسدات نماز چند است بگویند هفت است اول سخن گفتن که از
 جنس سخنان مردم باشد و دوم راه رفتن در نماز میوه نالیدن که از درود
 مصیبت باشد چهارم چیزی خوردن پنجم سخن کردن در نماز بعد از ششم
 سرفیدن در نماز بعد از هفتم فحش کردن در نماز بغیر امام خود ششم عمل کفر کرده
 بدست همچون نیکه بستن و کمر بستن نهم جواب سلام دادن هم جواب عطا کردن
 در نماز یا زدن عضو ای در پی نشستن دهم خواندن از مصحف نیز دهم
 راست نکر بستن چهاردهم آه کردن یا زدن هم آه گفتن نشاندن هم خطای
 کردن که معنی بغیر باید بفرموده شود و قالوا انما نلذوننا الله
 گفتن بول اگر برستند که سجده سهو در سجده جای لازم آید بگو اول
 واجب در نماز و تردد عاقبت نخوانند و دوم تاخیر واجب چنانچه بعد از حمد
 سبحان الله فاتحه بخاطرش نیاید مدت تاخیر شود سیوم تاخیر فرض چنانچه در چهار
 رکعت نماز در قعده آخره نشست التحیات نخواند تاخیر فرض شود چهارم تاخیر در

۳۹
 در محل خواجه طاهر سورس و عاقبت خواندند درین چهار جای سجده سهون
 سول اگر ترا پرسند که بار نماز چند است بگویش است اول عقل دوم
 علم سیونم بلوغ چهارم اسلام پنجم طهارت ششم میت وقت سول اگر ترا
 پرسند که پنج نماز در روز است یا نه بگویش که در زمان نیست کدام است بگو
 اقامت دویم جماعت سیونم نماز جمعه چهارم نماز عیدین پنجم نماز خیاره و است
 از امام عظمی ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه که از امام چهارم سوله سوال کنند اگر آن
 در عقب نماز درست نباشد سول اگر ترا پرسند که تو امام مائی و امام تو کیست
 بگو امام من قرین و کلام خداست سول اگر ترا پرسند که مایه افتاد کردیم و تو که
 افتاد میکنی بگو که من بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم افتاد میکنم و اگر ترا
 پرسند که نماز ما بتو درست و نماز تو بکه درست است بگو که نماز من بعلیه
 و بحضرت محمد رسول الله علیه و سلم درست است سول اگر ترا پرسند که نماز
 من بکدامی یا نماز خویش بگو که من بایم و نماز خویش بکندایم
 اگر ترا پرسند که شب روز چند رکعت نماز است بگو منی دو رکعت نماز است

ازان هفده رکعت نماز فريضه است و دو اوزه رکعت نماز نفل است که
در رکعت نماز وتر و حجت و درين هفده رکعت که فريضه است در آن
هفده رکوع است و سي چهار سجده است و نود و چهار تکبير است از ان پنج
تکبير فريضه است و هشتاد و نه سنت است و چهار و سيده سجده است
صد و پنجاه و سه تکبير است و در رکوع است و صد و پنجاه و دو و تسبیح سجده
و تسبیح رکوع و سجود بيار کفین است و اگر ترا بپند که عبادت ظاهر است
و عبادت باطن کدام است بگو عبادت ظاهر نماز گذاردن است
عبادت باطن اوزه است ماه رمضان و روز بانی یک نفل و تسبیح است
حکایت عن الله تعالى الصوم بی و ایا اجزای نه بعضی حضرت صديقه
روزه در است خرامن بید هم و روزه را بخود اضاغت کرده و لیل اکر
افضل در عبادت باطن است و اگر ترا بپند که عبادت باطن را از هر که بپند
کردی بگو از هر خدا بپند کرد و من کار دارم از فرموده خدا تعالی
و انما اعلم العلم انما اعلم العلم انما اعلم العلم

۴۱
 اول خلقوم دوم موی و هر دو شهرک ^{اول} اگر ترا پسند این چهار خیز
 زنگ چه وارند ^{اول} بگو خلقوم پسند است و مری بنهرت و دوشهرک که
 بعل بر خیزت و نیت فرج اینست ^{اول} فرج باس درج لقطع از لعل
 خنی بخرم و موی فالد ^{اول} درم ^{اول} بنیت ابراهیم خلیل امتد بسم الله امتد
^{اول} اگر ترا پسند که آن چهار خیز از کجای می آیند ^{اول} بگو خلقوم از آن
 و مری از کسبه بزرگ آید و دوشهرک تمام اندام مجیده است ^{اول} اگر ترا
 پسند آن چهار خیز بخرند ^{اول} بگو خلقوم با و مری کاه و آب و
 شهرک بعل بر خیزت ^{اول} اگر ترا پسند که لام جای فرج کردی بگو و
 خلقوم و بالای سینه ^{اول} اگر ترا پسند که بیکبار که آمده است ^{اول} بگو از شهرک
 خلیل امتد آمده است ^{اول} اگر ترا پسند که نماز خفتن اول که کند از دزد
 با چون منشی علیه السلام در شهر بصر رفت بی در صفوره که دختر خمر ^{اول} بنیت
 بود او را در دزد گرفت و باران می بارید و رعد می غرید و برق می
 زد و مردم که کوفته اند در آن شهر خندیدند و علیه السلام آمدی بنیت
 و نیت

و سنگ بر آهین میزد و پنج آتش پدید میآید پس هر دو را بر زمین میزد و ندب پس در
 در سخن آمدند که ما موریم پس موسی علیه السلام امید منقطع کرد پس بر کوه طو
 بینا نوری دید چنانکه که آتش است پس قدم خود در آقا انجا ریخت
 سیصد فرسنگ زمین بود آوازی می شنید ^{۷۲} که الا انا فاعبدنی
 معنی این آیت اینست که بدستی درستی منم صدای که نیست ضمای بخیرین عباد
 من کن پس موسی علیه السلام باز گشت و بشارت یافت هو اصفاکنت ^{صفوه}
 باز نهاد شکر آن چهار رکعت نماز نعتن بگذارد یا رب تعالی از وی قبول کرد
 تسبیح و این بود قال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و حلل عقده لی
 یفقهوا قوی ^{۷۳} اگر ترا پرستند که نماز و ترا اول کدام گذارده بود
 بلکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم گذارده بود چون از شب معراج باز گشت
 این حدیث فرمود ان الله زادکم صلواته الیه و یزیدکم نماز و ترخیم ^{۷۴}
 و محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز قائم الانبیاست و نماز و طاق است
 غرض طاق است و طاق را دو سق دارد ^{۷۵}

اگر ترا پرسند که جمله چه غسل است بگو ده است از آن چهار فریضه است و چهار
 و یکی در حیات و یکی مستحب است اما چهار که فریضه است اول فردا آمدن است
 بلوقت شهادت در حال بیداری و دوم بعد از نیت شدن هر دو و ختم
 ختم غایب است در برادر می نی انزال غسل و حیات و نیت حیات
 و در حین بیداری و جانور شرط انزال است و غم غسل که عورت که بعد از حیض کند
 غسل که بعد از نفاس کند و این چهار غسل فریضه است اول اگر ترا پرسند که در
 خبر فریضه است بگو یک علامت آنست که خبر است آب در دهن کردن تمام
 اندام شستن و نزد یک تمام شستن و حیات و خبر است یکی نیت کردن
 بدین ترتیب نیت آن اغتسل من کل استباحه اجابت و ان کانت یاغی
 و دوم تمام سر و اندام شستن و نزد یک تمام مالک رسته اند علیه چهار خبر است
 چهار علامت گفته اند سهیمین و یک دیگر آن مالیدن اندام چنانچه در کلام محمد و وفا
 محمد خبر رسید به قول تعالی و ان کنتم جنبا فاطهرو یعنی چنان باشد که اگر خیار
 پس مالک گفته خود را و در خبر آمده است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

۱۶۰ انجابت نخت کل شرة که بپایم بر فرمود علیہ السلام زیر هر موی خجابت است
 اگر از آب پسند که در غسل خجابت چند خجابت است و بگویند چرت
 برین ترتیب نخستین نشستن و نجاست ازین دو بر کردن اگر باشد
 آیدست کردن خجابت برای نماز و برای شستن و وقت نشستن اگر جای
 باشد و سه بار آب بر سر و تن ریختن نهیم نیت کردن بدین طریق نیت
 اغسل من انجابت المنال لا اله الا الله و الله تعالی و طهارت للبدن و اباحه للعبا
 اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
 و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم
 بخواند و در و نیز هم بخواند اللهم صلی علی آل محمد و علی اصحاب محمد با برک و سلام
 و سوره دفع شود اگر از آب پسند که چهار غسل سنت است کدام است
 اول غسل روز جمعه و دوم غسل روز عیدین و غسل هر دو عیدین هم
 احرام بستن مر حاجیان ابو قسح اما غسل که واجب است مرده زنده است
 زنده که او را غسل دهند و غسل تحیت کافری که مملکت شود

حال نیست که غیر جنب باشد بدان محل غسل دهند و یا کوهی که بالغ شود بیل
نه بعد از استادن کوهی که این غسل ادا نیست و اما باید که در وقت
و وضو کردن کلمه تجید یعنی سبحان الله بعد از آن بگوید نماز را زده گذری
غالب سلطان ^{در} ده است بگریزد که خضبت میگوید اگر از آب
که از خضبت که بر وی غسل واجب نیست اگر بگویند که غسل کرده باشد
پاره اندام باشد سه تا نه ویرا تمام اندام از سر شدن واجب نیست که
جایی بگوید نماز بگذارد و اگر از آب پسند که از وی نه غسل واجب است
بانه جو آب که غسل واجب باشد است واجب بیدار است و در حیض
اگر از آب پسند که عورت را در حالت حیض خنجر منع است جو آب که نفیست
اول آنکه نماز ندارد و دوم روزه ندارد اما بعد از مدتی حیض روزه
مبارک رمضان قضا و پیشین واجب است قضا ندارد و نماز قضا
واجب نباید بخانه در خبر آمده است چون بی می خور رضی الله عنهما را و
عذر زمان شده از مهر آدم صلوات الله علیه السلام را پسیر نماز

۹۶
 گفت باش تا فرمان خدا بعلی چه رسد جبرئیل علیه السلام وحی آورد که این
 میفرماید در حالت حیض نماز را ترک ده بی نی خوا نماز را ترک ده چون میم
 حیض آمد روزه دار بود بر آدم علیه السلام برسد منع کرد که در حالت حیض نماز
 در روزه نیز عبادت ندارد پس روزه بخورد و بر او ^{عنه} سلام وحی آورد که خدا
 تعالی میفرماید که بی خصیت را روزه بخورد آنرا قضا و استن و اگر چه که استن
 آنکه در حالت حیض و جنابت قرآن بخواند اگر چه کم از آیتی باشد فاما تکلیف است
 گفتن و استغفار و صلوة گفتن و است زیر آنکه در حدیث آمده است که غایب
 فرمود صلی الله علیه و سلم هر آن زنی که حیض شود و چون وقت نماز آید وضو
 و مقابل قبله بنشیند و بار بگوید استغفر الله و یا بگوید اللهم اغفر لی
 او را بیامرزد و ثواب هزار رکعت نماز بخشد و منفله ساله کنایش را ببارزد
 چهارم آنکه در قرآن بدست نگیرد و در جنابت نیز نگیرد و اگر چه لغو باشد
 پنجم آنکه در مسجد نیاید ششم آنکه در خانه کعبه طواف نکند هفتم آنکه با شوهر هم نشیند
 که حرام است مگر بنا بر آنکه کرده باشد توبه و استغفار و حمله بدو اگر حدیث آن

کافر و دغوفه باشند نه با هر فرزند که آزان متولد شود حرام زاده باشد
 و بعضی گویند پستی پدر آید از آن سبب که در حالت حیض نزدیکی کرده است
 سبحانه و تعالی فاعلموا انساب فی السیف و لا تقرؤا بهن خطی
 یعنی خداوند تعالی را و در باشند از زبان در حالت حیض و
 نزدیکی کنند با ایشان نگاه که پاک شوند از حیض و در حدیث آمده است
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اتى امرأت حیض فکانما انکره با
 انزال الله مغنی خبیث باشد که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که در حال
 حیض با زنی صحبت کند بر خانت است که منکر است از آنچه برین نازل شده است
 یعنی از قرآن و حران و اگر ترا برسد که مرد از ابا زدن در حالت حیض در
 یک ستر خفتن و او باشد یا نه جواب بگو برهنه بی از او نشاید خفتن با
 در هم در میان و نماز بخواند نوبت آن صلی الله علیه و سلم
 رکعتین صلوای العید الاضحی مع سته تکبیرات فرض الکفایه اقتدیت
 بتوجه الی جهه الکعبه الشریفه الله اکبر نیست نماز عید فطر نوبت الاصل بتوجه
 رکعتی

ركعتين صلوة العيد الفطر مع تكبيرات فضل الكفاية مقتدا بابا الامام متوجها
 الى جهة القبلة الشريفة اقدركم نيت نماز جمعة نويت ان اسقط فرض الظهر
 ومني باذكار ركعتين صلوة الجمعة اقدركم نيت بهذا الامام متوجها الى القبلة الشريفة
 اقدركم نيت نماز جبارة نويت ان اورد ^{النشأ} بصلوة الجبارة
 قد تعالي و صلوة على رسوله الذي عاراهد الميث فرض الكفاية اقدركم نيت
 متوجها الى جهة القبلة الشريفة اقدركم نيت نماز جبارة فرض الكفاية نيت جبارة
 مرضي رايدكم بعد از تكبير اولي بگويد سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى
 جلالك ولا اله غيرك وجل ثناؤك وبعد از تكبير دوم بگويد اللهم صل على محمد و
 آل محمد وبارك وسلم كما سلمت وصليت وباركت وارضيت وترحمت على
 ابراهيم وعلينا وعلينا انك حميد مجيد وبعد از تكبير سوم بگويد اللهم اغفر
 لحيثنا وسبتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرنا وانسانا اللهم
 فاجبه على الاسلام ومن توفيقه نوافقه على الايمان اقدركم نيت جبارة
 باشد بگويد ^{طفل} ان شاء الله اللهم اجعل لنا شافعا شفعا واجعله له فوط واجرا

۴۹
 و خرا و اگر دست راست این دعا بخواند اللهم اجعلها لنا شافعة و شفعة
 و جعلنا قسطا و اجرا و زخرا بر جنتک یا ارحم الراحمین و عاقبت و در
 سبک خود انداخته است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اننا نتعینک و نتغفرک و
 نؤمن بک و نتوکل علیک و نبتغی علیک الخیر و نشکرک و لا نکفرک بخلع
 و نترک من یغیرک اللهم یا ک نعبد و لک نصلي و نعبد و لک نسبح و نعظم و نعز
 زیمک و نخشع عندک ان عبدک یا کفار ملحق قال النبی صلی الله علیه و سلم
 المؤمن فی المسجد کالموت فی النار المتنافق فی المسجد کالطیر فی القصر و لک
 طریق کذا و ذلک نوزیت ان اصلی من تعالی اربع رکعت صلوٰۃ الفضل لم یضرب
 صلوٰۃ القضا التي من سبع عمری سائر ما فیها صلوٰۃ الفضل تنوبها
 الی جهنم الکعبة الشریفة الله اکبر لیکبره و زجعه چهار رکعت نفل یک سلام کذا و
 و در هر رکعت بعد فاتحه آیه الکرسی نهفت یا بخواند و انا اعطینا یا نوره
 یا بخواند بخیر و دل و حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرمودند از
 علیه السلام شنیده ام قال النبی صلی الله علیه و سلم طالب القضا یا بخبر طاب

۱۶۳۳
 فرد و رطلیب المولیٰ مسرور سبیل دیگر در بیان نماز قضا عمری شیخ الشیخ
 شیخ بهار اخی والدین رحمۃ اللہ علیہ نوشته اند هر که روز جمعه چهار رکعت نماز
 بیک سلام بعد از فاتحه ایت الکرسی یکبار بعد از فاتحه ایت اعطینا یا خدایا
 بخواند خدای عزوجل سیصد ساله نماز او اجابت کند آورده اند چو
 کسی کند باید که پیش از شدن نماز جمعه کذا رویت چنین کند نوبت این
 اصلی است تعالیٰ اربع رکعت صلوة تکبیر القضا فانت منی فی جمیع عمری متوجه
 الی جهة القبلة الشرفیة الله اکبر صد بار در دو و صد بار سبحان الله و الحمد لله
 بخواند و صد بار استغفر الله کند هفصد سال نماز او کفارت شود اللهم یا
 الفتوح یا سامع الصوت یا محی العظام بع الموت و صلی الله علی ائمه
 و بارک و سلم و اجل فی فرجا و مخرجا مما انا فیہ انک تعلم و لا اعلم و انت
 تقدر و لا اقدر و انت علام الغیوب یا واسع العطا یا ویا تاعاف الخیال یا
 یا سبوح یا قدوس رب الملائکة و الروح رب اغفر وارحم و تجاوز عیالیم
 فانک انت العلی العظیم یا سار العیوب یا غفار الذنوب یا ذوالجلال و الاکرام برکت

بِأَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ
خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

نسخه تبرک کر جامع الغیوضات فی الاحکام الصلوة فی اربع مائة واربعة عشر جزءا
فی ثلثین جزءا واربعة عشر جزءا واربعة عشر جزءا واربعة عشر جزءا
کتاب الفقه وکتاب الفقه وکتاب الفقه وکتاب الفقه وکتاب الفقه
وکیفیت وکتاب الفقه وکتاب الفقه وکتاب الفقه وکتاب الفقه وکتاب الفقه

142 Zahra H med

24.9.68

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام
على رسول محمد وآله اجمعين
همه زندگان مكلف فرض عین است علم به بندگی نیز فرض عین است
حکم حدیث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم طلب العلم
علی کل مسلم و مسلمة را ازین علم علم عبادت است یعنی فرض و واجب
و غیر ذلک هر عبادتی را می باید دانستن و یاد گرفتن تا عبادت
صحیح و معتبر باشد و پوشیده نماند که درین زمان اکثر از خاص عبادت
مسلمانان از جهته کمال غفلت از عذاب و عقاب حضرت رب العالمین
در طاعت رب بدوی پندیده اند و در طلب علم دینی و شایسته
شرعی که دانستن آن در دین اسلام واجب و لازم است بواسطه
قصورت بی میل شده بودند بنا بر حکم التعظیم لازم شد و انفعاله

خلق الله عمل بنوده این بنده نیست محتاج کنه کار امیه و ابر حجت
کرد کار خاهم شریع مصطفی مروج دین محمدی قطب الدین محمد
غیاث الدین غفر الله لهما چند مسائل در بیان ایمان و اسلام و احکام
و ارکان و در فروع و در احکام و در بیان عبادت که در این
فوض است بر سبیل اختصار در قید تحریر آورده که یاد گرفتن عمل
کردن بان مسائل موجب استکار است از عذاب دنیا و آخرت
بر عام مسلمانان آسان باشد و ترتیب کرده شد این مسائل بر چند
مسائل است که اگر ایمان اقرار کردن است بر بیان بعضی کلمات
طیب لا اله الا الله محمد الرسول الله و باوردن معنی این
بدل که خدا تعالی کیست و محمد رسول الله و ساد و بیت و بجا
برخی است که اگر تر ابر و ارکان ایمان چیست و چه است جواب
بگوید و است اقرار باللسان و تصدیق بالقلب است اگر تر ابر و
احکام ایمان چند است جواب بگوید و هفت است هر که ایمان را در او
کنه

کشتن و اسیر کردن و مال و اربابان حق گرفتن و اورانی جهنم شرعی ۶۵
 رنجانیدن و برو حکمان بد برون روان باشد و این پنج حکم تعلیق دنیا
 دارد و دو حکم دیگر تعلیق آخرت دارد و اولی هر که یا ایمان رود و از خدا
 ابدی و نوزخ خلاصی یابد و عاقبت باشد بهشت باشد سلسله
 اگر ترا پسند که شرایط ایمان چند است جواب بگو منفعت است اولی
 آوردن لغیب دوم علم غیب را خاصه حق تعالی دانستن بیوم بم
 خود ایمان آوردن چهارم حلاله های خدا تعالی را احلال دانستن پنجم
 را حرام دانستن ششم از عذاب خدا تعالی ترسیدن هفتم بر حمت خدا تعالی
 امیدوار بودن سلسله اگر ترا پسند که شرط و جواب ایمان چیست
 بگو عقل و بلوغ و شرط و جواب همه طاعتها را ایمان است سلسله اگر ترا پسند
 که حقیقت ایمان چیست یا دین چیست یا اسلام چیست یا مسلمان چیست
 جواب بگو قبول کردن همه نواهی خدا تعالی سلسله اگر ترا پسند که ایمان
 منفعتی ندارد است جواب بگو امنیت باشد و ملائکه کیست به و سلسله

و البوم الآخر و القدر خیره و شیره من الله تعالى و البوم الآخر
 مسله اگر ترا پرسند که ایمان محفل کدام است جواب بگو من است که کما
 هو با تمامه و صفاته و قبلت جمیع احکامه مسله اگر ترا پرسند که قرآن
 شریعت چند است که پنج است اول کلمه شهادت گفتن دوم
 نماز گذاردن سیوم روزه ماه مبارک رمضان و شستن چهارم زکوة
 مال دادن پنجم حج گذاردن هر که توانائی زاد و راحله باشد و این
 پنج چیز را عمل نماید مسله اگر ترا پرسند که واجبات شریعت چند است
 جواب بگو هفت است اول صدقه فطر دادن دوم قربانی دادن سوم
 نماز و ترک زدن چهارم نفقه ذمیه الارحام دادن پنجم خدمت مادر و پدر
 کردن ششم خدمت زن شوهر خود کردن هفتم عمره بجا آوردن مسله
 اگر ترا پرسند که سنت اسلام چند است جواب بگو بیست و پنج است
 کردن دوم موی لب که رفتن سیوم موی بینی که زدن چهارم ناخن
 و پایی که رفتن پنجم موی سر تراشیدن ششم موی بغل که رفتن هفتم موی

۱۶۶
 در برنایف گرفتن سبده بداند احکام شریعت هشت اند اول فرض دوم
 واجب سیوم هشت چهارم سبب پنجم حلال ششم مباح هفتم حرام
 بداند در طهارت چهار چیز فرض است اول روی شستن از بن موی پشانه
 تا زیر نچ و از نرمه گوش تا نرمه گوش دست شستن
 تا بالای آرنج سیوم چهارم حصه مسح کردن چهارم هر دو پای را
 تا بالای شستارنگ سبده بداند ده چیز است از شستن اول تنجه کردن
 دوم بسم الله گفتن یعنی بسم الله العظيم و الحمد لله على دين الاسلام
 الاسلام حق و الکفر باطل قبول کردن مسامی را و آنچه در ولایت و سبب
 از کفر کافری و آنچه موجب کافریت سیوم هر دو دست شستن تا بند
 چهارم سواک کردن پنجم آب دهین کردن ششم آب زینتی کردن هفتم
 غسل کردن هشتم عدال انگشتان در دست و پای کردن نهم مسح هر دو
 کردن دهم عضو یا سه بار شستن سبده بداند در طهارت
 چهار چیز است اول نیت وضو کردن دوم بر ترتیب وضو گرفتن

سیوم هر عضو را پانی شستن چهارم هر عضو را از طرف راست شستن
 پنجم تمام سر مسح کردن ششم مسح کردن سینه بداند شستن
 هفتم چهره شستن هفتم از پیش اول بل دوم و وی سیوم مذی چهارم
 آب منی پنجم شستن ششم من حیض نفهم خون استخاصه و سکه خرد دیگر از
 پیش طاهر شود اول غایب دوم با و سیوم کرم و ده خرد دیگر که از غیر
 و بیست اول خون روان و نیم رویم روان سیوم زرد آب چهارم
 پودی دهن پنجم خنده هفتم بالغ در نمازی که بارگوع و سجو و باشد ششم
 و ده انکی نفهم بهوشی هشتم متی غالب نهم خواب نیکه زده دهم بیاض
 فاشنه سیدانکه موجب غسل فرض نیست اول انزال منی اگر چند
 باشد با شهوت و نیم غایب شدن خشفه سیوم خلاصی زن از حیض
 خلاصی زن از نفاس پنجم هر روزی که کم شود آیام نس میاید برهنه
 مسایدانکه غسل بر چهار وجه است اول منی و سیم واجب سیوم
 چهارم شستن غسل فرض نیست چنانکه گفته شد و غسل واجب است